

## تاریخ شفاهی آموزش فلسفه در ایران (۱)

گفتگو با آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی

فاطمه نورایی‌نژاد

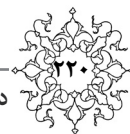
### چکیده:

همان‌طور که می‌دانیم در دوران اخیر چهره‌های درخشانی چون مرحوم میرزا محمد رضا قمشاهی، آقا علی مدرس، میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا حسین سبزواری را می‌توان از بهترین پرورش یافتگان مکتب حکمت متعالیه در تهران دانست که شاگردان توانایی همچون مرحوم میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، میرزا احمد و میرزا مهدی مدرس آشتیانی و بسیاری دیگر را در دامان خود پروراندند. در راستای شناسایی بهتر پرورش یافتگان حوزه علوم عقلی و نقلی، مصاحبه با آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی به‌عنوان اولین گفتگو از سری مصاحبه‌های تاریخ شفاهی آموزش فلسفه در ایران ارائه می‌گردد چرا که گفتگو با این استاد معاصر حاوی اطلاعات جالبی در مورد مدارس علمیه و اساتید به‌نام مکتب فلسفی تهران است.

### کلیدواژه‌ها:

تاریخ شفاهی، استادان، آموزش فلسفه، مکتب تهران.

تاریخ شفاهی، سال سوم، شماره دوم، شماره پیاپی ۶، پائیز و زمستان ۱۳۹۶، صص ۲۲۰-۲۴۲



# تاریخ شفاهی آموزش فلسفه در ایران (۱)

## گفتگو با آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی

فاطمه نورایی نژاد<sup>۱</sup>

### مقدمه:

دیرزمانی نیست که بسیاری از طالبان علوم عقلی و نقلی پیش از ادامه تحصیل در عراق یا اصفهان ابتدا در حوزه تهران تحصیل می‌کردند و عده‌ای از آن‌ها مجدداً برای تدریس به تهران باز می‌گشتند. پس از حضور ملاعبدالله زنوزی<sup>۲</sup> در حوزه تهران، حکمای تاثیرگذاری در این مکتب پدید آمدند. مدرسه رضائیه، مدرسه مروی، مدرسه دارالشفاء و مدرسه منیریه، تعدادی از مدارس علمیه حوزه علمی تهران هستند که شاهد بالیدن و یا تدریس بزرگان و حکیمان نامدار معاصر بوده‌اند. حضرت آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی<sup>۳</sup> متولد سال ۱۳۱۵ در قاین می‌باشند. قاین از شهرهای خراسان جنوبی امروز و ایالت قهستان در گذشته است که از سوابق فرهنگی و مذهبی دیرینه‌ای در تاریخ ایران بهره‌مند است. در معجم‌البلدان به حضور کثیری از دانشمندان و فقیهان در این شهر اشاره شده که از آن جمله‌اند شیخ ابوالمفاخر<sup>۴</sup> و بزرگمهر قاینی<sup>۵</sup>. همچنین سنت وقف در این منطقه دارای سابقه‌ای طولانی است به‌گونه‌ای که در طول تاریخ در منطقه قاین به‌کمک درآمد موقوفات، مساجد، هیئت‌ها و مدارس علمیه بسیاری - نظیر مدرسه جعفریه - بازسازی و احیاء شده‌اند.

آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی در عین اینکه خود، متولد خانواده‌ای اهل فضل و علم است، در شرایطی دوران کودکی خود را طی کرد که هنوز تعدادی از فقیهان و علمای برجسته در شهر قاین حضور داشتند و جد ایشان مرحوم آیت‌الله سیدمصطفی قاینی و همین‌طور پدر ایشان از برجسته و متفدترین علمای قاین بودند. پدر استاد، آیت‌الله سیدمحمد سعادت مصطفوی از

۱. کارشناس ارشد ادیان و عرفان، کارشناس تاریخ شفاهی، fnouray@yahoo.com  
۲. آقا علی زنوزی معروف به آقاعلی حکیم و آقاعلی مدرس (۱۳۳۴-۱۳۰۷ق). یکی دیگر از حکمای اربعه تهران و فرزند ملاعبدالله زنوزی. تحصیل در اصفهان و تهران و قزوین و عتبات عالیات و نزد ملاعبدالله زنوزی، ملاآقای قزوینی، میرزا حسن نوری و ... سیب‌الرشاد و بدایع‌الحکم از آثار این حکیم فرزانه می‌باشد.

۳. آیت‌الله سیدمحمد سعادت مصطفوی (۱۳۲۵-۱۳۷۳ق). در مشهد ادبیات را نزد ادیب نیشابوری و علوم دینی را در محضر آیات عظام سراسی، حاج شیخ حسن برسی، میرزامحمد خراسانی فرا گرفت. در فلسفه مشرب مشائی داشت و شاگرد ممتاز آقا بزرگ شهیدی بود. وی در نجف نیز از محضر آیات عظام نائینی، اصفهانی و عراقی بهره‌مند شد. دو رساله در قاعده لاضرر از آثار این مجتهد و مدرس بزرگ می‌باشد.

۴. ابو محمد حسن ابن‌منصور مشهور به ابوالمفاخر از رجال علم دیانت و سیاست فقیه، محدث و ریاضیدان قرن ششم هجری است. سلطان بهرام‌شاه او را به‌عزیزین فراخواند و به‌عنوان وزیر خود برگزید او تا مدت بیست و نه سال بدین منصب باقی ماند و در ایام کوهلوت به قاین بازگشت و در همان‌جا از دنیا رفت.

۵. حکیم ادیب، فرزانه، سیاست‌مدار و شاعر سده چهارم و ربع اول پنجم قمری است که در دربار سلطان مسعود غزنوی خدمت کرده است.



شاگردان ادیب نیشابوری اول، میرزامحمد خراسانی و از شاگردان ممتاز مرحوم آقابزرگ شهیدی<sup>۱</sup> در مشهد بوده است.

استاد مصطفوی در گفتگوی خود با سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران ضمن بیان توصیف بلیغی در مورد تاریخچه مدارس و علمای مشهد و مدارس علمیه، علما و مکتب فلسفی تهران؛ خاطرات جالب توجهی در مورد اساتید بزرگوارشان ارائه فرموده‌اند. ایشان علاوه بر درک محضر پر فیض پدر، توفیق بهره‌مندی از تعالیم آیت‌الله ابوالحسن رفیعی قزوینی<sup>۲</sup>، آیت‌الله محمدتقی آملی<sup>۳</sup>، حکیم شیرازی<sup>۴</sup>، آیت‌الله ثقفی و ... را داشته است. ملاقات ایشان با قطب فرقه ذهبیه در شیراز نیز فراز جالب دیگری از گفتگوی استاد مصطفوی است. حضرت آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی به‌عنوان وارث شایسته حوزه حکمی تهران، از اساتید موفق حکمت سینوی و حکمت متعالیه هستند که علاوه بر سال‌ها تدریس در مراکز عالی آموزشی تهران و قم، عامه مردم نیز از بیانات گوهربارش بی‌نصیب نیستند و از محضر پر فضیلت اخلاق و معرفت شخصیتی بهره‌مند می‌شوند که خود، مدت‌ها تصدی ریاست بهترین دانشکده‌های الهیات و عضویت در هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع) را برعهده داشته است.

مصاحبه با آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی از تاریخ ۱۳۹۰/۱/۲۴ الی ۱۳۹۱/۲/۲۷ طی پنج جلسه و به‌مدت ۳۸۰ دقیقه انجام شده است. متن حاضر منتخبی از جلسات اول تا سوم گفتگو با این استاد فرزانه می‌باشد. نام من سیدحسن است. اصلیت‌مان، ما اهل خراسان جنوبی هستیم؛ قاین. آن‌طور که گفتند، من در خرداد ماه سال ۱۳۱۵ شمسی در شهر قاین متولد شدم. مرحوم پدرم حضرت آیت‌الله آقای حاج سیدمحمد سعادت مصطفوی، از علمای به‌نام قاین بود. ایشان تقریباً از سن پانزده سالگی [برای تحصیل] رفته بودند به مشهد. پدر ایشان هم -جد ما- مرحوم آیت‌الله حاج سیدمصطفی<sup>۵</sup>، از علمای قاین هستند و الان هم قبرشان در قاین است و مقبره‌ای دارند. [ایشان] مفسر خیلی واردی بودند و در تفسیر [مشهور بودند]. مذاق‌شان هم غالباً مذاق اخباری بوده.

پدر ما که رفتند مشهد و تحصیل کردند، باز به قاین آمدند. در این مدت کمی که در قاین بودند مادرشان مرحوم شد و ایشان خوب سن‌شان زیاد نبوده و پانزده، شانزده سال‌شان بود، دیگر نتوانست تحمل کند که در قاین بماند و به مشهد [برگشت]. ایشان در مشهد تحصیلات‌شان را ادامه دادند؛ در ادبیات شاگرد [ادیب] نیشابوری<sup>۶</sup> بودند؛ ادیب اول. آن ادیب نیشابوری اول در مشهد کتاب مطول را هم درس می‌گفته، خیلی معروف بود. بعد برای علم اصول، ایشان در درس اصول مرحوم حاج برسی<sup>۷</sup> می‌نشستند که از علمای مشهد بود، البته درس سطح. اما از درس‌های خارج که ایشان در مشهد خواندند یکی درس مرحوم آیت‌الله میرزامحمد خراسانی<sup>۸</sup>، پسر بزرگ مرحوم آیت‌الله آخوندخراسانی<sup>۹</sup> که مرد ملایی بود و آخوند، ایشان را برای نظارت بر مجلس به ایران فرستاده بود. پدر ما در فقه و اصول شاگرد ایشان بود.

۱. آقا بزرگ حکیم عسگری شهیدی (۱۲۸۵-۱۳۵۵ق). شاگرد میرزامحمد سروقدی، آقا شیخ‌موسی منطقی و میرزامحمد خادم‌باشی در مشهد و حکیم جلوه، حکیم اشکوری و میرزاحسن کرمانشاهی در تهران و آخوند خراسانی در نجف. وی در مشهد به تدریس فلسفه صدرایی پرداخت. انتقاد دائمی به آموزش فلسفه، مدتی او را ناگزیر به ترک تدریس کرد ولی مرگ وی خلایق عظیم در آموزش فلسفه در خراسان به وجود آورد.

۲. علامه سید ابوالحسن رفیعی قزوینی (۱۲۶۸-۱۳۵۳). تحصیل علوم دینی در قزوین و تهران و بهره‌مندی از محضر حاج‌شیخ عبدالنبی نوری، میرزاحسن کرمانشاهی، میرزامحمود رضوان قمی و میرزاهاشم اشکوری. دو کتاب اتحاد عاقل و معقول و رجعت و معراج از آثار وی می‌باشند.

۳. شیخ محمدتقی آملی (۱۳۰۶-۱۳۹۱ق). تحصیل وی در تهران و نجف و نزد اساتیدی چون پدرش شیخ‌محمد آملی، میرزاکرمانشاهی، شیخ عبدالنبی نوری، حاج میرزاعلی‌آقا قاضی، میرزای نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی بوده است. برخی آثار وی عبارتند از حاشیه بر بخش حکمت منظومه سبزواری، شرح اشارات و مصباح‌الهدی.

۴. آقا میرزا محمدعلی حکیم شیرازی (۱۳۳۱؟ - ۱۳۴۰ق). شاگرد سیدعلی حکیم کازرونی، عارف مجذوب، قطب ذهبیه در تهران و صاحب لطائف‌العرفان.

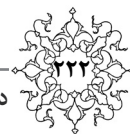
۵. آیت‌الله سید مصطفی قاینی (؟-۱۳۱۷).

۶. عبدالجواد بجنگردی (۱۲۸۱-۱۳۴۴ق).

۷. آیت‌الله شیخ حسن فاضل برسی (؟-۱۳۵۳ق).

۸. آیت‌الله محمد آقازاده خراسانی (۱۲۵۶-۱۳۱۶).

۹. آیت‌الله ملامحمد کاظم خراسانی (۱۲۱۸-۱۲۹۰).



در فلسفه [هم] پدر ما مشرب مشائی داشت و شاگرد ممتاز مرحوم آقا بزرگ شهیدی بود. شهیدی هم [به این مناسبت] بود که پدرش را قبل از زمان رضاخان شهید کرده بودند. ایشان استاد منحصر [فلسفه] مشاء در مشهد بود. پدر ما می‌گفت ما عده‌ای بودیم که در درس ایشان [شرکت می‌کردیم]. از جمله کسانی که با پدر ما هم درس بودند، مرحوم راشد<sup>۱</sup> بود. پسر آشیخ عباسعلی تربتی<sup>۲</sup> بود و پدرش از اوتاد بود. پدر ما می‌گفت از نجف که برگشتم با راشد رفتیم منزل پدرش. پدرش یک آدم ساده منظمی بود. از این قیصی‌ها برای ما آورد و از ما پذیرایی کرد. یک شب هم شام آنجا بودیم.

یکی از هم دوره‌های‌های پدر ما، مرحوم حاج شیخ‌مجتبی قزوینی<sup>۳</sup> بود. پدر ما نقل می‌کرد که آقابزرگ حکیم آن‌قدر مرد با ورعی بود و زندگی ساده‌ای داشت که ما در مشهد به سختی زندگی می‌کردیم و بعضی شب‌ها اصلاً شام نداشتیم [ولی] روزشماری و دقیقه‌شماری می‌کردیم که کی عصر بشود و برویم به درس استادمان. یک حیاط کوچکی داشت که در تابستان در آن حصیر فرش کرده بودند. روی حصیر می‌نشستیم و ایشان هم درس می‌گفتند. ایشان از شاگردهای ممتاز مرحوم شهیدی است و من سلسله ارتباط فلسفی خودم را این‌طور تنظیم کردم که ما شاگرد پدرمان بودیم، پدرمان شاگرد ایشان بوده و ایشان شاگرد کی بوده تا رساندیم به ابن‌سینا، این سلسله هست.

این درس پدر ما در مشهد بود. آن اوائلی بود که امیرزا مهدی اصفهانی<sup>۴</sup> به مشهد آمده بود. مرد ملایی بود ولی تا فلاسفه‌ای در مشهد بودند، ایشان جرأت مخالف با فلسفه را نمی‌کرد. آن وقت، هم مرحوم آقابزرگ حکیم بود، حاج فاضل<sup>۵</sup> بود، حاجی عیسی بود و اینها از حکمای مشهد بودند. لذا ایشان احتیاط می‌کرد و با فلاسفه مخالفت نمی‌کرد. بعد که اینها مرحوم شدند، ایشان این بساط مخالفت با فلاسفه را درست کرد. پدر ما می‌گفت که ما به درس اصول ایشان هم می‌رفتیم. ایشان شاگرد مرحوم نائینی<sup>۶</sup> بود و آمده بود مشهد و درس اصول خوبی را شروع کرده بود. ما در مشهد پیش ایشان خارج اصول فقه مرحوم نائینی را می‌رفتیم. ایشان فرمودند که بعد ما رفتیم نجف. آن وقت آیاتی که در نجف معروف بودند؛ یکی مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن اصفهانی<sup>۷</sup> بود که مرجع کل بود. مرحوم امیرزا حسین نائینی بود که تنزیه‌الملله را راجع به مشروطه نوشته بود و [همین‌طور] مرحوم آقاضیاء عراقی<sup>۸</sup> بود که ایشان مرجعیت آن‌جوری نداشت ولی از لحاظ تدریس در نجف منحصر به فرد و از ارکان نجف بود. ایشان می‌گفت که ما به درس مرحوم نائینی هم می‌رفتیم در حالی که خارج درسش را در مشهد گوش کرده بودیم. [پدرم] هم از ایشان تصدیق اجتهاد دارند و هم از مرحوم نائینی و هم از مرحوم آسید ابوالحسن اصفهانی. ایشان گفتند که دیگر هوای نجف به من نمی‌ساخت و من زیاد نماندم و از نجف آمدم.

۱. حسینعلی راشد (۱۲۸۴-۱۳۵۹). فرزند ملاعباس تربتی. مدت ده سال در مشهد از محضر علما و فضلا استفاده کرد و برای تکمیل تحصیلات به نجف اشرف رفت. سفری به اروپا کرد و قسمتی از یادداشت‌های خود را تحت‌عنوان دو فیلسوف شرق و غرب صدرالمآلین و انبشترین منتشر کرد. از سال ۱۳۲۰ شمسی در رادیو سخنرانی‌های اخلاقی و مذهبی می‌کرد.

۲. آخوند ملاعباس تربتی (۱۲۵۰-۱۳۲۲ ق).

۳. آیت‌الله مجتبی قزوینی (۱۳۷۹-۱۳۴۶).

۴. میرزا مهدی اصفهانی (۱۲۶۳-۱۳۲۴).

تحصیلات وی در حوزه علمیه اصفهان و نجف نزد حاج‌آقا رحیم ارباب، سیداسماعیل صدر، میرزا نائینی و سیدمحمد کاظم یزدی، سیداحمد کربلایی، شیخ‌محمد بهاری همدانی، سیدعلی قاضی و سیدجمال‌الدین گلپایگانی بوده است. میرزا پس از مدتی در جهت تفکیک بین مفاهیم بشری و تأویلات فلسفی و عرفانی از معارف اهل بیت (ع) اقدام کرد. ابواب الهدی و معارف القرآن از آثار وی می‌باشد. معتقدان به مکتب تفکیک خود را پیرو میرزا مهدی اصفهانی می‌دانند.

۵. حاجی محمدعلی فاضل خراسانی (۱۲۶۰-۱۳۴۲ ق).

وی معقول را نزد دو نفر از شاگردان حکیم سبزواری، ملا غلامحسین شیخ‌الاسلام و میرزامحمد سروقندی فراگرفت. مدتی نزد اساتید بزرگ عتبات در نجف و سامرا به فراگیری فقه و اصول پرداخت. وی در حوزه مشهد مدرس رسمی کتب فلسفه اعم از حکمت مشاء و اشراق و حکمت متعالیه به‌شمار می‌آمد. شرح دعای عرفه یکی از آثار به‌جای مانده از این استاد برجسته مکتب خراسان می‌باشد.

۶. آیت‌الله میرزا محمدحسین نائینی (۱۲۷۷-۱۳۵۵ ق).

۷. آیت‌الله سیدابوالحسن موسوی مدیسه‌ای اصفهانی (۱۲۸۴-۱۳۶۵ ق).

۸. آیت‌الله آقاضیاء‌الدین عراقی (۱۲۷۸-۱۳۴۱ ق).



## پدر شما با مرحوم سید ابوالحسن بجنوردی<sup>۱</sup> هم هم‌دوره بودند؟

مرحوم آقای بجنوردی از شاگردان آقا بزرگ حکیم است که هم دوره پدر ما نبود ولی [اینها] با هم رفیق بودند. یعنی فکر می‌کنم که ایشان یک قدری از پدر ما بزرگ‌تر و در دوره قبل بوده. و اما علمای قاین؛ قاین از قدیم علمای بزرگی داشته. غالباً شهرستان‌ها این‌طوری بود. مثلاً خود قاین یک عالم بزرگ به اسم آیت‌الله آسید حسین امام<sup>۲</sup> داشته. این آسیدحسین امام مورد توجه بود و می‌گفتند آقای امام. او از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی و مجتهد مسلم و از علمای بزرگ بود. یک عالم دیگری هم داشته [به نام] آقای آسید معصوم قهستانی<sup>۳</sup>. من همه اینها را دیده بودم. آقای آسیدحسین امام یک مرد نورانی [بود که] یک هیکل الهی داشت و در مسجد جامع نماز می‌خواند؛ پر می‌شد. یک عالم دیگری هم داشت به اسم آقای «آسید علی آیتی<sup>۴</sup>» ایشان هم مجتهد بود. یک «آسید معصوم قهستانی» - که قبلاً اسم ایشان را بردم - هم بود، البته فامیلی‌اش قهستانی بود [ولی] اهل قاین بود. ایشان هم مرد درس خوانده و ملائی بود، فلسفه و علوم عقلی را خوانده بود. یکی هم جد ما مرحوم آیت‌الله «آسید مصطفی» بود که خوب ایشان هم از علمای تراز اول قاین بودند. این چهار تا، علمای تراز اول قاین بودند. وقتی که رضاخان عمامه‌ها را قدغن کرد، در هر جایی چند نفر استثنا شدند. [در قاین] یکی مرحوم آقای امام بود و یکی هم جد ما که اینها عمامه داشتند. الان دیگر در قاین آن جور کسی نیست.

## طلاب و علما برای تحصیل غالباً به مشهد می‌رفتند؟

بله. تا سطح را در مدرسه [علمیه] قاین می‌خواندند و بعد غالب اینها به مشهد می‌رفتند. آسید حسین امام که در نجف و از شاگردان مرحوم آخوند خراسانی بوده. اتفاقاً آسیدحسین امام در جوانی‌اش ابتدا خاله ما را گرفته بود. بعد هنوز عروسی نکرده بودند که خاله ما می‌میرد. مادر ما هم از قوم و خویش‌های پدر ما بود. نام مادر ما «ستاره» بود. در حالات ابن‌سینا نگاه می‌کردم، دیدم که مادر ابن‌سینا هم اسمش ستاره بود. خیلی هم [ایشان] زن مؤمنه‌ای بود. به تهران که آمدیم، ایشان سر زانیا رفت! وقتی ایشان این‌طوری شد، من خیلی متقلب شدم. گفتم، اصلاً درس هم نمی‌خواهم بخوانم؛ بروم دنبال کار دیگری و صوفی و درویش بشوم. اصلاً بروم ترک دنیا بکنم. ابتداً همین کار را هم کردم؛ ماه رمضان سال اولی بود که ایشان [فوت کرده بودند]. یک نامه‌ای نوشتم و [گذاشتم] توی اتاقم (با اخوی در یک اتاق بودیم)، گفتم من رفتم اصفهان. قبل از اینکه اینطور بشود، من یک درس عرفانی با مرحوم حکیم تشکر می‌خواندم در خانقاه ذهبیه.

۱. آیت‌الله سیدحسن موسوی بجنوردی (۱۲۷۶-۱۳۵۳). تحصیل فلسفی وی در مشهد و نزد آقابزرگ حکیم و حاجی فاضل خراسانی بوده است. وی برای تکمیل مدارج علمی به نجف مهاجرت کرد و از محضر آقاضیاء عراقی، میرزا محمدحسین نائینی و سیدابوالحسن اصفهانی بهره‌مند شد و به درجه اجتهاد نائل گردید. آثاری در فقه و اصول از او به یادگار مانده است.

۲. آیت‌الله سیدحسین امام (۱۲۹۳-۱۳۷۴ق).

۳. آیت‌الله معصوم بن رضی قهستانی (۱۳۱۵-۱۳۵۳ق).

۴. آیت‌الله سیدعلی آیتی (۱۳۰۸-۴).



## قبل از فوت مادرتان؟

بله، قبل از فوت مادرم. در تهران عرفان خواندن [مشکل بود و] آدم را متهم می‌کردند. امام رحمت‌الله علیه آمد و این در را باز کرد والا می‌گفتند این صوفی شده! این آقای حکیم تشکر از عرفا بود که فروزانفر او را از شیراز آورده بود و در دانشکده الهیات تدریس می‌کرد. در مدرسه مروی هم طلبه‌ها خیلی سر به سرش می‌گذاشتند. یک روز به او گفتم که آقای حکیم من می‌خواهم در خدمت شما عرفان بخوانم. گفت به مدرسه شما بیایم؟ گفتم نه، در مدرسه طلبگی نمی‌شود. گفت در مدرسه مروی [چطور]؟ گفتم نه، اینجا هم نمی‌شود.

## شما در کدام مدرسه بودید؟

ما در مدرسه رضائیه بودیم در خیابان سیروس. آن وقت محله کلیمی‌ها بود. نبش خیابان بود. گفت به خانقاه می‌آیی؟ ایشان شیخ خانقاه ذهبیه<sup>۱</sup> در خیابان ری بود. الان هم هست و یک گنبدی و تشکیلاتی دارد. گفتم من می‌آیم ولی در ذکر نمی‌نشینم. گفت نه من آنجا اتاق دارم و شما بیا.

## ایشان شیخ منحصر خانقاه ذهبیه بودند؟

بله. ایشان خیلی هم مقام داشت. معلوم نشد که بعد از انقلاب ایشان چه شد. آن وقت پنجاه سالش بود. ایشان مقاماتی داشت. یادم است که می‌رفتم آنجا و یک پیرمردی در را باز می‌کرد؛ حیاطی بود ما می‌رفتیم بالا، ایشان [آنجا] اتاقی داشت. گاهی زمستان بود و گاهی تابستان. در زمستان، بخاری هیزمی می‌سوخت و ایشان هم تند و تند درس می‌گفت شیرازی هم بود و با لهجه شیرازی [صحبت می‌کرد]. خوب، من دو سال تمام به درس ایشان رفتیم. آن وقت می‌گفت بله من روح را از بدن بیرون می‌آورم و [بدن] خودم را از روح تخلیه کردم [طوری که] یک مدتی خیال می‌کردند من دیوانه شدم در حالی که این طوری نبود. ایشان برای خودش مقاماتی و چیزهایی را می‌گفت. من هم به او عقیده داشتیم. اما در عین حال آدم متدینی بود و مثل باقی دراویش و صوفیه نبود. مثلاً [یکی] از چیزهایی که ایشان به من سفارش کرد [این بود که] می‌گفت شما «زیارت جامعه کبیره را حفظ کن و هر روز به نیت یک امام بخوان». که من از آن وقت حفظ کردم و هر روز به نیت یکی از معصومین می‌خواندم.

بعد، چون با ایشان آشنایی داشتیم، گفتم می‌روم به شیراز. یک آقای حبّ حیدر<sup>۲</sup> بود که بعد از وحیدالاولیاء<sup>۳</sup>، قطب ذهبیه بود. میرزا احمد خوشنویس ملقب به وحیدالاولیاء، قطب بود و در شیراز خیلی مرید داشت. همین آقای حکیم تشکر هم مرید او بود و بعد هم [مرید] حبّ حیدر شد. ایشان گاهی از حبّ حیدر پیش ما خیلی تعریف می‌کرد. تصمیم گرفتم بروم شیراز و دست ارادت به حبّ حیدر بدهم، درس و بحث و اینها را که خواندم، [دیگر] ولش کنم.

۱. ذهبیه: از فرق تصوف که سلسله خود را به معروف کرخی می‌رساند.

۲. میرزا علی حبّ حیدر اردبیلی (۱۲۹۵-۱۳۸۲ق).

۳. میرزا احمد مرتضوی تبریزی (۱۲۸۶-۱۳۷۴ق).

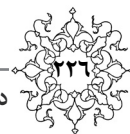


همان طوری که عرض کردم بلند شدم و رفتم اصفهان. ماه رمضان بود، بیست و هشتم بود. دیگر از دلجان رفتیم اصفهان، بعد هم با اتوبوس به شیراز رفتم. ایام عید بود. آن سال بعد از ماه رمضان عید هم شده بود. یک مدرسه‌ای در شیراز هست که به نام مدرسه آقا باباخان. اول به مدرسه آقا باباخان رفتم. آقا شیخ محمد موحد، مدرس مدرسه مشغول تدریس بود. به درس نشستیم، در درسی که کتاب جواهر بود سؤال‌هایی مطرح کردم. چون فهمید درس خوانده‌ام به من گفت هرچند مدت که در شیراز هستید در همین مدرسه در اتاق پسران بایستید؛ پذیرفتم. و بعد به [زیارت] شاه چراغ رفتم.

شب جمعه بود. دیدم پهلوی حرم درب یک اتاق بزرگی باز است که مفروش به فرش‌های خیلی خوبی است. رفتم داخل، دیدم متعلق همین صوفی‌هاست. قبر مجدالدین حسینی، یکی از مشایخ‌شان بود. رفتم و فاتحه‌ای خواندم. دیدم یک درویشی از آن دور آمد. درویش تا مرا دید آمد تو و گفت: من احبّ شیئاً احبّ آثاره؛ حتماً ایشان را دوست دارید. دیگر دست دادیم. بعد گفت که خوب، حالا بیایید با هم یک قهوه بخوریم؟ معلوم شد که روبروی آن آب انبار بساطی پهن کرده بود. حالا ساعت چیه؟ ساعت حدود دوازده است و از دوازده هم گذشته. گفتم خیلی خوب. آمدیم آنجا و بساطی داشت؛ یک منقل و ذغال و قوری قهوه و چایی [و اینها]. بعد گفت که شما از کجا آمدید؟ گفتم از تهران، من شاگرد آقای حکیم تشکر هستم. یک دفعه بلند شد و مقابل من یک تعظیمی کرد. گفت آقا چرا از اول نگفتید! من را بغل کرد و بوسید. بعد نشستیم و من گفتم که یک تقاضایی از تو دارم، می‌خواهم آقای حب حیدر را ببینم. می‌شود ببینم؟ گفت بله، فردا با هم می‌رویم. گفتم آقای گل مولا، این کلاهی که تو بر سر گذاشتی و بالایش علی علی دارد، با این لباس روحانی من [نمی‌خواند] که در خیابان‌ها با هم برویم و من انگشت‌نما می‌شوم. می‌شود که ما را از کوچه‌ها ببری؟ گفت آره از کوچه‌های شیراز شما را می‌برم.

فردا صبح ما را برداشت و از کوچه‌های شیراز برد و برد تا رسیدیم به یک جای بزرگی که دیدیم دارند می‌سازند. آنجا رسیدیم و رفتیم تو. یک بخش از سالن بزرگ را ساخته بودند و کف آن بخش سنگ مرمر بود و قبر میرزا احمد خوشنویس در آنجا قرار داشت. میرزا احمد خوشنویس تازه مرده بود، یک سالی بود که او فوت شده بود و آقای حب حیدر - خدا رحمتش کند - قطب شده بود. مرحوم میرزا احمد خوشنویس سه، چهار سال فلج بود و افتاده بود. نقل می‌کنند که مریدهایش حتی آب دهانش را برای تبرک می‌بردند؛ یک چیزی بوده! بعد، او به ما گفت که همین‌جا بنشینید آقای حب حیدر می‌آید. سه، چهار تا قالیچه هم انداخته بودند دور این قبر. بعد جناب حب حیدر تشریف آوردند.

آقای حب حیدر یک آدمی بود که خیلی خوش‌سیما بود، پیرمرد خوشگلی بود. یک محاسن کوتاهی داشت. محاسنش بلند [نبود ولی] سفید؛ پیرمرد بود. جثه بزرگی هم نداشت. جثه‌اش



متوسط بود. آمد و تا مرا دید، بغل‌مان کرد و بوسید و نشستیم. یک‌دفعه دیدم این حب حیدر خیلی نسبت به من اظهار علاقه می‌کند. یک‌قدری صحبت کردیم. من چند تا مسئله عرفانی مشکل پرسیدم، دیدم در این وادی‌ها نیست و درس نخوانده [هر چند] سیر و سلوک خودش را داشت. خلاصه من زیاد به او علاقه‌مند نشدم. ایشان اصرار کرد؛ گفت آقا ایام عید است و همه جا شلوغ است، ما اینجا اتاق داریم و ... گفتم که جناب مرشد من در مدرسه آقا باباخان هستیم. حدود یک ساعتی خدمت ایشان بودم. آدم خوبی بود و من بد از او ندیدم [ولی] آن‌طور نبود که من بروم سر سپرده‌اش بشوم. آدم بدی نبود و آدم روحانی خوبی بود. حضرت حبّ حیدر بیست و سه سال پیش مرحوم شد، پارسال بود که بیست و سومین سال رحلت ایشان را در شیراز گرفتند.

وقتی که ما به تهران برگشتیم، رونودی<sup>۱</sup> از طلبه‌ها که ما در قم در اتاق‌شان بودیم، خبر را به پدر ما رسانده بودند! پدر ما با این درویش‌ها میانه‌ای نداشت. خدا رحمتش کند؛ مشائی بود. اما پدرم واقعاً خیلی به گردن ما حق دارد؛ هم حق استادی دارد و هم حق تربیتی. من و اخویم هر چه داریم و هر چه از اخلاقیات داریم، مال پدرمان است. پدرمان، من را خواست. توی اتاقش رفتم. گفت رفتی که درویش بشوی؟ گفتیم نه باباجان، ما رفتیم یک راهی پیدا کنیم و واصل بشویم. گفت پسر! غیر از قرآن و اخبار، راهی نیست. [اگر] تو هنر داری از این راه بیا. به همه جا می‌رسی. خلاصه ایشان آن‌قدر گفت که من صدایم به گریه بلند شد. دیگر گفتم توبه کردم، نمی‌روم، فلان! و همان هم هست [که ایشان] گفت که تو اگر هنر داری، به واجبات دین عمل کن، به اخلاقیات. کبر و خودخواهی و بخل و این چیزها را شما از خودت رفع کن؛ بعد هم به مردم دل نیند. مردم چه کاره‌اند؟ (خودش این‌جوری بود) اگر به‌جایی نرسیدی، آن وقت هر چه می‌خواهی بگو! دیگر همان شد.

حکیم تشکر رحمت‌الله علیه یک کتابی [به نام] لطائف‌العرفان دارد که دانشکده الهیات دانشگاه تهران آن را در دو مجلد چاپ کرد. این آقای حکیم تشکر با همان لفظ شیرازی‌اش می‌گفت من بالاخره یک روزی به هند می‌روم و خیلی علاقه دارم که بروم و عرفای هند را ببینم. بعد از انقلاب هم دیگر اسم و رسمی از ایشان پیدا نشد؛ نه مرگش و نه حیانتش. عده‌ای می‌گفتند که او را کشتند ولی چون به من می‌گفت می‌خواهم به هند بروم، احتمال می‌دهم که رفته باشد به هند و همان‌جا هم مرحوم شده باشد.

### منطقه خاصی از هند مدنظر ایشان بود؟

دستگاه‌های عرفانی و عرفا و صوفیه در هند زیاد هستند. من پیش ایشان عرفان را با متن کتاب مجلی خواندم و در ضمن آن مطالبی از فتوحات و فصوص. ایشان غالباً از حفظ درس می‌گفت و مسلط بود. کتاب باز نمی‌کرد که بخواند و از حفظ می‌گفت. یک قدری هم مقید بود که گاهی

۱. جمع رند

۲. آیت‌الله محمدحسین طباطبائی (۱۲۸۱-۱۳۴۰). تحصیلات حوزوی علامه در تبریز و نجف اشرف و به‌ویژه نزد استادان معروفش نائینی و غروی اصفهانی بوده است. استاد ایشان در فلسفه اسلامی مرحوم آقاسید حسین بادکوبه‌ای و در حکمت عملی و اخلاق مرحوم آیت‌الله سیدعلی آقا قاضی طباطبائی می‌باشد. بدایة‌الحکمه، نهایة‌الحکمه و اصول فلسفه و روش رئالیسم از آثار تأثیرگذار این استاد بزرگ می‌باشد.





حرف‌های علامه طباطبائی<sup>۱</sup> معروف را رد کند و حرف‌های ایشان را گاهی رد می‌کرد.

### در چه بحث‌هایی بیشتر نقد داشتند؟

بحث‌های عرفانی آن. گاهی آقای طباطبائی در تفسیر اشاره کرده که ایشان متعرض آن‌ها می‌شد که این بحثی که ایشان کرده از لحاظ اصطلاح عرفانی، به آن اشکال وارد است. حالا آقای طباطبائی هم عرفان عملی داشت ولی ادعا نمی‌کرد که من در عرفان نظری هم صاحب‌نظر هستم، حتی مرحوم آقا جلال آشتیانی<sup>۲</sup> با همه احترامی که به علامه می‌گذارد، می‌گوید علامه در عرفان نظری، زیاد ورودی نداشته. عرفان نظری غیر از عرفان عملی است. عرفان عملی این است که آدم سیر و سلوک می‌کند، تزکیه و تحلیه می‌کند، باید همتی داشته‌باشد و به مرحله فنا می‌رسد که از خودش و از موجودات دیگر یادش می‌رود غیر از خدا. در عرفان عملی، ممکن است حتی یک آدم عامی هم اگر مرشد خوبی داشته‌باشد، این راه را برود و به یک چیزهایی از عرفان عملی هم برسد. [اما] عرفان نظری آن است که آن چیزهایی را که [به آن‌ها] رسیده، بتواند در قالب استدلال بیاورد و برای دیگران برهانی کند. یک اصطلاحاتی هم در عرفان نظری به طور کلی هست. آن‌چه از عرفان که ما درس می‌خواندیم، عرفان نظری بود. ایشان آنجا متعرض می‌شد و خلاصه ایرادهایی می‌کرد. از روی کتاب هم نمی‌خواند - کتاب برای ما بود - و او از بر می‌گفت. متجاوز از دو سال من به درس ایشان رفتم. خلاصه برای ما خیلی راهگشا شد چون خودم هم علاقه داشتم.

### چه کتاب‌هایی را با ایشان کار می‌کردید؟

کتابی که ما با ایشان متنش را کار می‌کردیم، مجلی بود. مجلی، کتاب شیخ احمد احسائی است. یک کتاب کلامی است ولی بحث‌های عرفانی زیادی دارد. من به ایشان گفتم و ایشان خودش هم قبول کرد که متن کتاب مجلی باشد. ما هر درسی که می‌خواندیم یک متنی بود، بعد در حول و حوش آن متن استاد حرف می‌زد و کتاب، محور است. ضمن آن هم، ایشان مطالبی از فصوص و جاهای دیگر می‌گفت. یک ید طولانی داشت در تأویل شعرهای حافظ، به قدری قشنگ شعرهای حافظ را با مضامین عرفانی تطبیق می‌داد که مرا به حافظ، علاقه‌مند کرده بود و اکثر [شعرهای] حافظ را من از حفظ بودم.

### در مورد تأویل اشعار حافظ، آقای حکیم پیش چه کسانی آموزش دیده بودند و چه روشی داشتند؟

معروف بود که حکیم تشکر -رحمت‌الله علیه- زیاد استاد ندیده. نه اینکه هیچی ندیده بود ولی

۱. دکتر سید جلال‌الدین آشتیانی (۱۳۰۴-۱۳۸۴). عمده تحصیلات وی در قم و نزد آیات عظام سیدحسین بجنوردی، بروجردی، سیدمحمدتقی خوانساری و علامه سیدمحمدحسین طباطبائی بوده است. وی در حوزه مشهد به تدریس و نگاشتن آثار ارزشمندی در زمینه فلسفه پرداخت. هستی از نظر فلسفه و عرفان و ترجمه انوار جلیه مدرس زنوزی از جمله آثار وی می‌باشد.



از استادی اسم نمی‌برد. ببینید، خیلی [اوقات] استادی نیست؛ چه در فلسفه و چه در عرفان یک مقداری که آدم درس بخواند باید باقی را دیگر با [کمک] استعدادی که برای آن درس دارد، خودش استفاده کند. ایشان به من نگفت و من از ایشان نپرسیدم که شما این تأویلات را از کی گرفتی. اما این برایم مهم بود که ایشان این تأویلات را می‌کرد. در حقیقت سرنخ دست آدم می‌داد. مثلاً آدم از این تأویل [متوجه می‌شد] که آن اشعار هم به این پیوسته می‌شود، این‌طور نبود که تک‌تک شعرها را [بگویید]. سرنخ دادن این است که یک استادی طوری سرنخ به دست شما بدهد که خودت بخشی و همه چیز بیاید. والا اگر بخواهد تکه‌تکه بگوید که نمی‌شود. البته آن طرف هم باید بتواند بگیرد.

مرحوم حکیم تشکر حالا پیش هر کسی که یک مختصری [درس] خوانده بود و لی سرنخ‌هایی دستش آمده بود و تأویلاتی در شعر می‌کرد که من [نمونه‌اش را] ندیدم. بعد هم آن سرنخ را دست ما می‌داد، [در مورد] اساتیدش هم به من نگفت که استادم چه کسی بود، فقط این قدری که مشهور است، این است که ابتدائاً ایشان با مرحوم میرزا احمد خوشنویس - که آن وقت قطب بود - مخالف بود. نقل شد که ایشان (من از خودش نشنیدم) که می‌گفت من یک روز خودم را آماده کردم که بروم با او در مسائل فلسفی و عرفانی که خوانده بودم، بحث کنم ولی نزدیکش که رفتم همه چیز را فراموش کردم! یعنی یک تصرفاتی [کرده بود]. وحیدالاولیاء می‌خواست ایشان را جانشین خودش بکند. ولی گفت چرا تو را جانشین [نمی‌کنم] چون تو عالمی، علم حجاب‌الله اکبر است. این صوفی‌ها می‌گویند علم حجاب است. لذا این حب حیدر را انتخاب کرد؛ اما خوب او را جانشین کرد. در عین حال خیلی [به حکیم تشکر] احترام می‌گذاشتند. دیگر [من] از او نپرسیدم که اساتید شما کی بوده؟ چون ما که طلبه بودیم، استادمان آن قدر در مقابل ما عظمت داشت که برای این پرسش‌ها به خودمان اجازه نمی‌دادیم.

یکی از خصوصیاتش این بود که هیچ‌وقت عصبانی نمی‌شد. می‌آمد مدرسه مروی، طلبه‌ها سر به سرش می‌گذاشتند و می‌خندیدند [ولی] اصلاً من ندیدم که این عصبانی بشود! بر خودش مسلط بود. مثلاً با هم به خیابان می‌رفتیم، راهش را می‌کشید و می‌رفت و اصلاً نگاه نمی‌کرد که ماشین می‌آید یا نه و می‌گفت بیا، خیلی هم بی‌تکلف بود. فی‌المثل یک قدری وسواس داشت در طهارت و نجاست داشت؛ یک قدری اینجای عیاش نجس می‌شد، همین‌جا را با دستمال می‌بست و همین‌طور در کوچه راه می‌رفت. حتی در دانشکده الهیات با همین [وضع] سر کلاس می‌رفت! این آقای مصلح که چند وقت پیش مُرد هم شاگردش بود.

ایشان، خوب صوفی بود. صوفی‌های ذهبیه متشرعند، مقلدند، اهل نمازند، اهل دین هستند. آن وقت، اینها از آیت‌الله العظمی شاهرودی تقلید می‌کردند، شاهرودی بزرگ. الان هم بعضی‌شان هستند. این آقای حکیم هم از آنها بود، اهل دعا و زیارت بود. ولی خیلی از اینها که دم از عرفان



می‌زنند هستند که بی‌بند و بارند چون در حقیقت مقید نیستند. آقای حکیم تشکر [در ما تأثیر داشت، البته] مدتش کم بود. بیش از هر کسی خود پدرم بود که از لحاظ روحیات اخلاقی و اینها در ما تأثیر داشت. پدرم در سال ۱۳۷۳ در همین تهران مرحوم شدند. مرقدشان هم در امامزاده عبدالله است که یک بقعه‌ای هم سر مرقدشان درست شده‌است. سن ایشان حدود ۸۶ سال بود که مرحوم شدند.

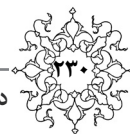
### شما فرزند چندم خانواده بودید؟

اول؛ من پسر بزرگ ایشان هستم. ما را بردند مکتب و من دو سال در مکتب بودم. در مکتب قرآن و بعضی از کتاب‌های فارسی [را می‌خواندم]. یادم است یک کتاب وفایی به شعر بود که خواندیم یا صد کلمه بود که خواندیم. یکی پیش او و یکی هم سیدی بود که پیش او هم می‌رفتیم و درس می‌خواندیم. بعد مرا به مدرسه بردند. یک مدرسه دولتی در قاین درست شده بود به دستور امیر شوکت‌الملک<sup>۱</sup>. در آن دبستان ما را اول به کلاس دوم بردند و گفتند که معلومات ایشان از کلاس اول [بیشتر است]. من تا کلاس چهارم را هم خواندم و تمام شد که به تهران منتقل شدیم. ما سال ۱۳۲۵ به تهران آمدیم، شاید من حدود دوازده سالم بود. دو کلاس ابتدایی‌ام که ناتمام مانده بود در تهران خواندم.

آن وقت تهران جمعیت خیلی کمی داشت. یادم است یک معلم تاریخ داشتیم که می‌گفت تهران هفتصد و پنجاه هزار [نفر] جمعیت دارد؛ بعضی می‌گویند که یک میلیون ولی یک میلیون نیست! تهران آن وقت، تهران خوبی بود! کوچه‌های قدیمی! منزل ما طرف‌های امامزاده یحیی و کوچه‌های بازارچه حمام نواب و آنجاها بود. مدت‌ها در کوچه‌ای به نام کوچه پروفیسور شهاب که بعد شد کوچه بیدل [زندگی کردیم]، دوران نوجوانی‌مان را در آنجا گذراندیم. امامزاده یحیی هم یک امامزاده خیلی مفصلی است. رفت‌وآمد ما در همان جاها بود. مدرسه‌ای هم که تحصیل می‌کردیم، مدرسه‌ای بود که الان متأسفانه خرابش کردند و به سبک جدید مدرسه‌ای ساختند. یک مدرسه‌ای بود به نام مدرسه رضائیه یا ملا آقارضا. سردری داشت و ایوانی داشت و طلبه‌هایی داشت که در حجره‌ها و اتاق‌های اطرافش [بودند]. پدر ما در آنجا مدرس بود [همراه] با آقای آسید احمد شهرستانی<sup>۲</sup> که ایشان هم مرحوم شده‌اند. درس‌ها و تدریس ما هم در همان‌جا بود. از مدارس دیگر هم می‌آمدند و آنجا درس [می‌خواندند]. درست در محله یهودی‌ها هم بود! الان یهودی‌ها به اسرائیل رفتند. خیابان سیروس قلب یهودی‌ها بود. پشت مدرسه ما یک بازارچه‌ای بود که کنارش یهودی‌ها بودند، خانه یهودی‌ها، قصابی‌هاشان ... ما که می‌خواستیم به مدرسه مروی برویم برای اینکه میان‌بر کنیم، از توی محله یهودی‌ها می‌رفتیم.

عمده درس‌هایمان، در همان مدرسه پیش پدرم بود. ادبیات را خیلی خوب خواندم، پدر ما

۱. محمدابراهیم خان علم (۱۲۵۹ - ۱۳۲۲).  
۲. آیت الله سید احمد شهرستانی (۱۲۸۲ - ۱۳۷۰).



شاگرد ادیب نیشابوری اول بود. تمام مطول را که کتاب مشکلی است در معانی و بیان، پیش ایشان خواندیم. خدمت ایشان، دو جلد شرح لمعه را هم خواندم، شرح تجرید - در کلام است - و معالم الاصول و شرح منظومه را [هم] خدمت ایشان خواندم. شرح منظومه و اینها که تمام شد، شرح اشارات را پیش ایشان خواندم، تمام اشارات را. منتها چون من خودم استعدادم در فلسفه خوب بود، اشارات و مختصری از شفا را خواندم، همه شفا را می‌فهمیدم و مطالعه می‌کردم. ادبیات من خیلی خوب بود، شیخ‌الرئیس در مقام ادبیت، فوق‌العاده است و اگر کسی واقعاً ادبیاتش خوب نباشد، عبارت‌هایش را نمی‌فهمد. من ادبیاتم خیلی خوب بود و شفا را [خودم] مطالعه می‌کردم. من کمی از آن را پیش پدرم خواندم، بعد همه را با مطالعه درمی‌آوردم.

بعد، از پدرم اجازه گرفتم و به درس آیت‌الله آسیدابوالحسن رفیعی رفتم. عرض کردم که آسیدابوالحسن رفیعی قزوینی -رحمت‌الله علیه- از فلاسفه بزرگ و اهل قزوین بود. ایشان زمستان می‌آمد تهران و تابستان‌ها در قزوین بود. اوایل پاییز می‌آمد تهران، سه ماه پاییز با زمستان، شش ماه ایشان در تهران بود و بهار به قزوین می‌رفت چون هوایش یک قدری بهتر است. منزل [تهرن] ایشان آخر بازار قدیم مسگرهای بود. از چهارسوق بزرگ، چهار تا بازار منشعب می‌شد، صاف می‌رفت آخر بازار یک سه‌راهی بود که به آن گذر لوطی صالح می‌گفتند دست راست گذر لوطی صالح یک کوچه شیب بود که در آنجا مرحوم آسیدابوالحسن قزوینی منزل شخصی داشت. دیگر ما به درس ایشان می‌رفتیم. ایشان اول یک درس فقه می‌گفت.

### چه سال‌هایی به درس ایشان می‌رفتید؟

این قدر یادم است که وقتی به درس ایشان می‌رفتیم، حدود بیست و پنج سالم بود، یعنی شاید نزدیک پنجاه سال پیش. من به درس ایشان رفتم. ایشان دو تا درس داشت، یکی صبح، یکی عصر. چون ایشان مجتهد بود و رساله داشت، صبح‌ها یک درس فقه می‌گفت (بدش می‌آمد که کسی به درس فقهش نرود)، بعد هم فلسفه می‌گفت، امور عامه و احکام ماهیات. در درس فلسفه صبح، یک عده‌ای می‌آمدند که الان بعضی‌شان از دنیا رفته‌اند، یکی مرحوم شهید محلاتی بود، یکی مرحوم علامه نوری بود، بچه‌های حاج‌آقا صدرا (مدرس مدرسه مروی که دو تا پسر داشت) می‌آمدند که آن بیچاره‌ها هم جوان مرگ شدند. خلاصه یک عده این‌جوری در درس صبح بودند که [حدود] بیست نفر می‌شدند.

یک درس هم ایشان عصرها می‌گفت. درس عصر هم باز در همان خانه‌اش بود و سفر نفس را می‌گفت؛ نفس انسانی از ابتدا. به درس عصر ایشان هم عده‌ای مرتب می‌آمدند؛ یکی از آن‌هایی که می‌آمدند، آقای رضی شیرازی<sup>۱</sup> بود. سن آقازسی از من بیشتر است. ایشان [خودش] مدت‌ها در خانه درس می‌گفت و ظاهراً الان هم درس داشته باشد. آقای رضی شیرازی مرتب به درس [آقای قزوینی] می‌آمد. آقای آیت‌الله مهدوی کنی<sup>۲</sup> هم می‌آمد که یک‌سال است مرحوم شده‌اند. آن وقت

۱. آیت‌الله آقاسیدرضی شیرازی (۱۳۰۷-).

وی فقه و اصول را در نجف و تهران فرا گرفت. عمده تحصیلات علوم عقلی ایشان در تهران و نزد آیات عظام رفیعی قزوینی، میرزااحمد آشتیانی، میرزاابوالحسن شعرانی، محمدعلی حکیم شیرازی، شیخ محمدتقی آملی، میرزامهدی الهی قمش‌ای و شیخ محمدحسین فاضل تونی بوده است. شرح منظومه یکی از آثار ایشان است.

۲. آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی (۱۳۱۰-).

۱۳۹۳.

۳. آیت‌الله محمد امامی کاشانی: ۱۳۱۰.

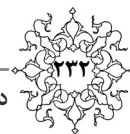
۴. آیت‌الله غلامرضا رضوانی (۱۳۰۹-۱۳۹۲).



منزل ایشان در تهران، در خیابان خورشید بود و هنوز به قم نرفته بود. آقای امامی کاشانی<sup>۱</sup> هم می‌آمد. این آقای رضوانی<sup>۲</sup> هم گاهی که به تهران می‌آمد، [به درس آقای قزوینی] می‌آمد. ایشان امام جماعت مسجد سید عزیزالله بود که چند سال است مرحوم شده. از آقایان عمامه‌ای، دو سه تا آقای دیگر هم بودند، یک آقای امامی هم بود که خانه‌اش آخرهای خیابان خیام بود. اینها اعضای ثابت بودند. از آن کلاهی‌ها که می‌آمدند و روحانی نبودند؛ یکی پیشوای علی‌اللهی‌ها بود - «اهل حق» - که مرد فاضلی بود. می‌گفت ما علی (ع) را خدا نمی‌دانیم و تأویل می‌کرد. ایشان مرتب می‌آمد. از آن وقت من دیگر [او را] ندیدم و نمی‌دانم که مرده یا زنده است چون از من بزرگ‌تر بود. از جمله، همین آقای سیدحسین نصر<sup>۳</sup> بود، می‌آمد پهلوی من می‌نشست. یکی هم بود که سفیر الجزایر بود و او هم به درس می‌آمد. خوب، آسید ابوالحسن شخصیتی بود دیگر. این درس عصر آسید ابوالحسن قزوینی بود.

ما آن وقت کتاب هم نداشتیم! اسفار چاپ نشده بود، چاپ جدید اسفار بعداً [انجام] شد. چاپ‌های رحلی بزرگی داشت که قیمتش هم به پول آن وقت، رسیده بود به دوپست تومان. دوپست تومان در آن سال‌هایی که ما می‌گوئیم، خیلی پول بود! یعنی شما اگر برچی صدتومان داشتید، راحت زندگی می‌کردید. ما طلبه که بودیم، ماهی صدتومان به ما می‌دادند، صد تا تک تومان! بعداً آمدند و این اسفار را چاپ کردند. من اسفار نداشتم. یکی از دوستانم - پسر مرحوم آقای معزالدوله - در مدرسه مروی اتاق داشت. ایشان یک اسفار از این اسفارهای رحلی، از کتابخانه مدرسه مروی گرفته بود و من به اتاق او می‌رفتم. عصری که درس آسید ابوالحسن تمام می‌شد می‌رفتم مسجد امام - که مسجد شاه باشد - نماز می‌خواندم. آنجا شب‌ها باز بود، می‌رفتم آنجا و نمازم را می‌خواندم. گاهی هم با بعضی می‌نشستیم و گنده‌ای می‌کردیم و حرف می‌زدیم، حرف‌های ادبی و غیر ادبی می‌زدیم. بعد، آنجا که تمام می‌شد من دیگر به منزل مان نمی‌رفتم و به مدرسه مروی می‌رفتم. مطالعه‌ام را می‌کردم. باز با همین حسن آقای معزالدوله در خیابان راه می‌رفتم. او به طرف خانه‌اش که در خیابان ایران بود می‌رفت و من هم می‌رفتم به طرف منزل مان. اسفار را مطالعه می‌کردم و درس فردا را هم از پیش مطالعه می‌کردم. رسم مان بود که درس مان را پیش مطالعه می‌کردیم. پدرمان از اول گفته بود درسی را که می‌خوانی، پیش مطالعه کن [تا] بدانی کجایش گیری. و من غالباً اسفار را می‌فهمیدم و پیش مطالعه می‌کردم. من این مباحث فلسفی و منظومه را که خواندم، خوب خواندم. ادبیاتم خوب بود و گیر نمی‌کردم. این دوره درس ما با آقای قزوینی، تقریباً هفت سال طول کشید. هفت سال این طوری که، شش ماه مرتب در پاییز و زمستان ایشان درس می‌گفت و خدمت ایشان درس اسفار را ادامه دادم.

۱. دکتر سید حسین نصر؛ متولد سال ۱۳۱۲. تحصیل تاریخ علم با گرایش علوم اسلامی در آمریکا و بهره‌مندی از محضر علامه محمدحسین طباطبائی و علامه رفیعی قزوینی. مدرس، مؤلف و پژوهشگر در زمینه فکر و فلسفه اسلامی. کتاب‌های سنت عقلانی اسلامی در ایران، صدرالدین شیرازی و حکمت متعالیه و معرفت و معنویت تعدادی از آثار ایشان است.



اسفار مثل یک دایرةالمعارف فلسفی است و نمی‌شود بگوئی اسفار را یک نفر خط به خطش را بخواند. آن کس که خط به خط بخواند، هیچ‌وقت فیلسوف نمی‌شود. این کتاب‌هایی را که جنبه دایره‌المعارف دارند - مثل جواهر در فقه - آدم باید یک‌قدری بخواند و بعد باقی را خود مطالعه کند. من همیشه گفته‌ام که اسفار، سه، چهار جلدش احتیاج به خواندن دارد و اگر کسی در این سه، چهار جلد به جایی نرسید، هیچ‌وقت نمی‌رسد. باقی‌اش هم دیگر با مطالعه [به دست می‌آید]. خود امام رحمت‌الله علیه گفت ما یک جلد اسفار را خواندیم و باقی‌اش را با مطالعه در آوردیم.

### حاج آقا ایشان در اسفار، از خودشان هم نظر داشتند؟

نه، آسید ابوالحسن قزوینی مقرر خوبی بود یعنی تحقیقی، چیز اضافه‌ای نداشت. این را آقای جلال آشتیانی هم درحالات ایشان نوشته. البته ایشان در زمینه عرفان اصراری نمی‌کرد و چیزی در عرفان ننوخته است، تقریرات ایشان هم تقریرات اسفار است. دو، سه تا کتاب از ایشان چاپ کردند. ولی واقعاً همه، دوست و دشمن درباره‌ی ایشان نوشته‌اند که از حیث تقریر نظیر نداشت. استاد امام هم بوده، امام یک مدتی پیش ایشان شرح منظومه و این چیزها را خواندند. یکی از مرحوم آقا مصطفی نقل می‌کرد که در زمان آقای بروجردی<sup>۱</sup> یک وقتی آسید ابوالحسن آمد در قم بماند که نتوانست بماند. امام به آقا مصطفی گفته بود که یک کاری کنید که او را در قم نگهش دارید. ولی خوب، شخصیت علمی ایشان جوری بود که زیاد به کسی اعتنا نداشت. یعنی واقعاً این‌طوری فکر می‌کرد و شاید هم این‌طوری بود دیگر. یادم است که یک وقتی گفتم جناب استاد [اجازه بدهید که] پیش شما یک کتاب مصباح‌الانس بخوانم گفت من که حالش را ندارم ولی امروز «علی وجه الکره» کسی نیست که از عهده این کتاب بر بیاید. یعنی فقط من می‌توانم!

مرد خیلی وارسته‌ای بود. یک روز به من گفت که بله، آقای بروجردی که مرحوم شد، از دربار آمدند پیش من؛ بهبودی آمد. گفت شما می‌خواهید مرجع بشوید؟ گفتم: «! من مرجع هستم. گفت نه، کمک‌تان می‌کنیم. گفتم نه، کمک شما را نمی‌خواهم. گفت پول در اختیارتان قرار می‌دهیم. گفتم نه. خلاصه هر چه که اصرار کرد، گفتم نه، من همین‌طور طبیعی [می‌پسندم]. گفت بعد که او رفت، شب خواب دیدم (از خودش این را شنیدم) که در یک اتاقی، یک شیر به من حمله کرد و من هم به شیر حمله کردم. خلاصه دو تایی (با شیر) کشتی گرفتیم و من شیر را زدم زمین. فهمیدم که این مال آن بوده که آنجا مقاومت کردم. در زمان شاه دنبال این چیزها می‌گشت که یک عالمی را مثلاً ببیند که اگر علاقه‌ای دارد، با سلام و صلوات پول در اختیارش بگذارند و مرجع تراشی کنند! آسید ابوالحسن این دین را داشت و مرد متدینی بود.

اواخر هم که دیگر ایشان درس خارج را تعطیل کرد، در مسجدجامع درس فقه می‌گفت. بعد در شب‌های سه‌شنبه، ایشان یک جلسه سخنرانی هم داشت در شبستان مسجد جامع که معروف به

۱. آیت‌الله سیدحسین طباطبایی بروجردی (۱۲۵۴-۱۳۴۰). تحصیلات ایشان در بروجرد، اصفهان و نجف بوده است. آیت‌الله بروجردی در علوم عقلی نزد میرزا جهانگیرخان قشقایی و حکیم کاشانی تلمذ کرد. در سال ۱۳۲۸ از عراق به ایران بازگشت و پس از مدتی تدریس در حوزه بروجرد، به تدریس در حوزه علمیه قم پرداخت. ایشان پس از فوت آیت‌الله حائری به‌عنوان مرجع بزرگ تقلید در رأس اساتید حوزه قم قرار گرفت. در دوره زعامت آیت‌الله بروجردی به دلیل وجود برخی فشارها و مخالفت با گرایشات صوفیانه، مدتی تدریس فلسفه و به‌ویژه اسفار با مشکل مواجه شد ولی به‌مرور و با درایت اساتید فلسفه حوزه قم نظیر علامه طباطبائی و امام خمینی، تدریس منظومه و مباحث فلسفی و مقابله با افکار مادی غربی مورد توجه قرار گرفت.

۲. آیت‌الله محمدعلی شاه‌آبادی (۱۲۹۲-۱۳۴۹ق). تحصیل در اصفهان و تهران و نجف. میرزا هاشم اشکوری، میرزا ابوالحسن جلوه، آخوند خراسانی، میرزای شیرازی، از اساتید وی بودند. او یکی از محبوب‌ترین اساتید امام خمینی است. رساله عقل و جهل و رشحات البحار از آثار ایشان است.



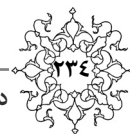
شبستان شاه‌آبادی است. از در مسجد جامع که وارد می‌شوی، این شبستان سمت راست شماست. در آنجا مرحوم شاه‌آبادی<sup>۱</sup> نماز جماعت می‌خوانده [و به همین دلیل این شبستان] معروف شده به شبستان شاه‌آبادی. [مرحوم رفیعی] آنجا نماز می‌خواند و در شب‌های سه‌شنبه هم در آنجا به منبر می‌رفت و بحث‌های عقلی می‌کرد، من یکی، دو شب رفتیم. منتها عمومی بود و در سطح خیلی بالایی نبود مثلاً در معاد و اصول عقائد بحث می‌کرد. مسجد پر می‌شد، از این ستون تا آن ته، پر از جمعیت می‌شد و در طبقه بالایش هم می‌نشستند. این اواخر، ایشان مریض شده بود و دیگر روی چرخ می‌گذاشتند و می‌آوردند. منزلش را هم - غیر از منزل قدیمی - پشت مسجد جامع برایش گرفته بودند. دیگر در تهران ساکن شده بود. این هم خاطرات ما با ایشان بود و بیانات ایشان در فلسفه واقعاً برای ما راهگشا بود.

خوب؛ حالا که صحبت به اینجا رسید، شروع کنیم و اساتیدم را بگویم. فلسفه مشاء را که می‌شناسید، فلسفه مشاء فلسفه‌ای است که فقط با عقل سر و کار دارد و شهود و حضور و اینها را نمی‌پذیرد. هر چه که به عقل ما رسید، [مورد] قبول است. شیخ‌الرئیس می‌گوید که هر جا مطلبی را شنیدی که عقلت [آن را] تصدیق نکرد، انکار نکن؛ ذره فی بقعه الامکان ما لم ترده قائم البرهان، [یعنی] تا برهانی نیامده که روشن کند، بگو این می‌شود. من حکمت مشاء را پیش پدرم خواندم [همراه] با شرح منظومه که آن مشاء نیست و خلاصه [اسفار در حکمت متعالیه] است.

اما یکی از اساتید من آشیخ محمدتقی آملی است. یکی از توفیقات ما هم این بود که منزل ما به منزل آیت‌الله آقای آشیخ محمدتقی آملی رحمت‌الله علیه نزدیک بود. ما در خیابان وحدت اسلامی شاپور سابق [نزدیک] پارک شهر می‌نشستیم. ایشان هم چهارراه حسن‌آباد بود. آقای آملی هم فیلسوف بود و هم فقیه، منتها من پیش ایشان فلسفه [نخواندم]. ایشان خودش می‌فرمود که من و آسید ابوالحسن رفیعی قزوینی با مرحوم میرزا احمد آشتیانی و شریعت سنگلجی<sup>۲</sup>، ما چهار نفر می‌رفتیم به درس آقا میرزا حسن کرمانشاهی<sup>۳</sup> در مدرسه سپهسالار قدیم. مدرسه سپهسالار حالا شده مدرسه بهشتی و بعضی مسئولین در آن تصرفات بی‌جائی کردند. بعد که آیت‌الله مهدوی<sup>۴</sup> متصدی آنجا شدند، واقعا این مدرسه را احیا کردند و دستور دادند که به همان [حالت] اول مدرسه سپهسالار قدیم باشد. مدرسه سپهسالار، پشت مدرسه مروی است و به آن حیاط شاهی می‌گفتند. [آقای آملی می‌فرمود] ما چهار نفر می‌رفتیم به درس آقا میرزا حسن کرمانشاهی و وضع مالی آقا میرزا حسن کرمانشاهی آن قدر خراب بود که گاهی بیچاره از فشار زندگی، آه می‌کشید! آقای جلال آشتیانی می‌گفت که آهش مثل نور بود! او خیال می‌کرد که این جور بود.

لذا ایشان در فلسفه هم خوب وارد بود ولی من به درس فقہش می‌رفتیم. چهار سال من به درس فقه ایشان می‌رفتیم و چون نزدیک هم بودیم، صبح‌ها زودتر از همه می‌رفتیم. از بیرون هم زیاد می‌آمدند و بیست نفری جمع می‌شدند.

۱. محمدحسن شریعت سنگلجی (۱۳۲۲-۱۳۷۱).
۲. میرزا حسن کرمانشاهی (۱۲۵۰-؟-۱۳۳۶). معاصر میرزاهاشم اشکوری و از شاگردان حکیم قمشاهی و آقاعلی مدرس و میرزای جلوه بوده است. وی از ارکان انتقال فلسفه به طبقات متأخرتر است و شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن جمله‌اند: آقابزرگ حکیم، میرزا ابوالحسن رفیعی قزوینی و میرزامهدی آشتیانی. مرحوم کرمانشاهی بر دو جلد شرح اشارات (طبیعیات و الهیات) تعلیقات مبسوط نوشت.
۳. آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی (۱۳۱۰-۱۳۹۳).
۴. آیت‌الله میرزا علی قاضی طباطبایی (۱۲۴۵-۱۳۲۵). نزد پدر و میرزا محمدتقی تبریزی تفسیر و ادبیات را فراگرفت. پس از تحصیل نزد فاضل شریانی، شیخ محمد مامقانی، شیخ فتح‌الله شریعت و آخوند خراسانی، به اجتهاد نائل شد. او که نزد پدرش و حاج امام‌قلی نخجوانی سلوک را آغاز کرده بود، در نجف نیز در محضر شیخ محمد بهاری و سیداحمد کربلایی که هر دو از شاگردان میرزا ملا حسین‌قلی همدانی-شاگرد برجسته حکیم سبزواری- بودند به کسب مکارم اخلاقی و علوم عرفانی پرداخت. بسیاری از اساتید بزرگ و معاصر فلسفه و عرفان اسلامی از شاگردان آیت‌الله قاضی و متأثر از احوالات توحیدی وی بودند.



## آیا ایشان شاگرد آقا قاضی هم بودند؟

بله، ایشان از مریدهای مرحوم قاضی هم بود، نه مرید، بلکه از خصیصین ایشان بود. پسر آقای قاضی، داماد ایشان بود. از مرحوم آقای آملی خاطره‌هایی [دارم]. من گاهی با ایشان تنها می‌شدم و یک چیزهایی می‌گفت. یک روز گفت که آره، من قم بودم. ایشان اول قم بوده و بعد رفته نجف و زمانی بود که رضاخان قبرستان قم را خراب کرده بود. شما قبرستان شیخان را بلدید؟ شیخان که می‌گویند یعنی دو نفر از اصحاب نزدیک امام رضا (ع) آنجا دفن هستند و علاوه بر آن‌ها میرزای قمی و علمای بزرگ دیگر هم در آنجا دفن هستند. این، یک قبرستان بزرگی بوده تا جلوی صحن که رضاخان همه را خراب کرد. آن‌ها را که یک شخصیت‌هایی بودند، نتوانست خراب کند و الان مانده و دورش بازار است. گفت اینها که داشتند این قبرستان را خراب می‌کردند. یک غروبی بود که من رفته بودم برای این مرده‌ها فاتحه بخوانم. دیدم تمام مرده‌ها سراسیمه بلند شده‌اند و پریشان هستند. مثل کسی که خانه‌اش را خراب می‌کنند و می‌خواهد به جای دیگری برود. چشم برزخی‌اش باز شده بود و همه را دید! [البته] حالاتش را اظهار نمی‌کرد ولی در عین حال مرد بسیار خلیق و متواضعی [بود]. بعد از [فوت] آقای بروجردی، خیلی‌ها آمدند که آقای آملی رساله بنویسد. گفت من رساله نمی‌نویسم. می‌گفت، کتابی می‌نویسم که آقایانی که می‌خواهند رساله بنویسند از روی آن بنویسند [خنده]. این عروه‌الوثقی را شرح کرده به نام مصباح‌الهدی [فی شرح] عروه‌الوثقی از کتاب‌های اجتهادی است.

## از مرحوم قاضی خاطراتی ذکر نمی‌کردند؟

عرض به خدمت شما که من این را از خودش نشنیدم و به نظرم به یک واسطه از او شنیده‌ام چون آن وقت در این عوالم نبودم که از او سؤال کنم که قاضی چیه و اینها. یکی گفت که آقای آملی گفت من در نجف بودم، زمستان بود، آنجا سرد می‌شود. زیر کرسی بودم و می‌خواستم صبح قرآنی بخوانم. قرآن را گذاشتم روی کرسی و گفتم خوب حالا بد است که قرآن را گذاشتم، پایم را دراز کنم ولی زیر کرسی که عیب ندارد پایم را دراز کنم. گفت پایم را دراز کردم و قرآن خواندم. بعد رفتم به درس قاضی و هیچ چیز هم نگفتم. قاضی ضمن درس گفت که زیر کرسی هم باشید [به خاطر قرآن پای‌تان را دراز نکنید]!  
من بزرگان [بسیاری] را بعداً در تهران دیدم، متنها سنم کم بود و اگر در آن عوالم بودم می‌توانستم از اینها چیزهای زیادی داشته باشم.

## چرا شما پیش آقای آملی فلسفه نخواندید؟





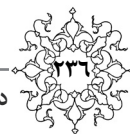
من آن وقت فلسفه را خوانده بودم. من موقعی به درس آقای آملی رفتم که منظومه را خیلی خوب خوانده بودم. آن وقتی که آقای آملی [درس] می‌گفتند، همان وقت آقای آسید ابوالحسن قزوینی هم بود. آقای آملی در تهران فلسفه نمی‌گفت و در نجف فلسفه گفته بود. ایشان در تهران درس فلسفه نداشت. یک وقت از ایشان پرسیدم که شما این حاشیه شرح منظومه را کی نوشتید؟ گفت وقتی که برای آقای وحید درس می‌گفتم. این آیت‌الله وحید<sup>۱</sup> که مرجع [تقلید] هستند، ایشان پیش آقای آملی در نجف شرح منظومه خوانده، آن وقت آقای آملی که چیزهایی به خاطرش می‌رسیده. آنجا حاشیه کرده که شده همین حاشیه بر منظومه. آن وقتی که ایشان به تهران آمده بود، ابدأ در تهران ایشان فلسفه نمی‌گفت چون به‌عنوان یک فقیه شناخته شده بود. این توضیح را دادم که خیال نکنند ایشان فقط فقیه بوده. نه، ایشان فیلسوف هم بود. منتها مثل اینکه مقید هم بود که به این عنوان فیلسوفی شناخته نشود. آخر بعضی از چهره‌ها وقتی که [زیر] یک عنوان می‌روند، دیگر آن چهره دیگرشان تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. ایشان در جنبه فقهی‌اش شرح بر عروه‌الوثقی می‌نوشت و به عنوان یک فقیه او را می‌شناختند. من کراراً آنجا بودم که می‌گفتند فلان آقا از قم آمده و آیت‌الله فلان به شما سلام رسانده. آیت‌الله هم مرجع بود و می‌گفت دست آقا را از طرف من ببوس و خیلی به ایشان احترام می‌گذاشتند.

من چهارسال به درس خارج فقه ایشان رفتم آن هم به جهت اینکه منزل ایشان به منزل سابق ما خیلی نزدیک بود. در خیابان وحدت اسلامی (شاپور) [منزل ما بود و] ایشان در چهارراه حسن‌آباد می‌نشست. منزل پدر ما یک قدری پائین‌تر و روبروی پارک شهر بود. از منزل ما تا منزل ایشان در کوچه‌ها، دو کوچه فاصله بود. من از صبح خیلی زود می‌رفتم و هنوز دیگران نیامده بودند، من در درس ایشان بودم. چهارسال ما در خدمت ایشان بودیم. گاهی هم که خلوت می‌شد، یک چیزهایی را از ایشان می‌پرسیدیم.

در آن زمانی که ما در تهران بودیم، علمای زیادی در تهران بودند که اهل فضل بودند، ملا بودند، بعضی شخصیت‌هایشان را می‌دیدیم. یکی از آن شخصیت‌های علمی جامع آن وقت مرحوم امیرزا ابوالحسن شعرانی<sup>۲</sup> بود. آقای شعرانی همسایه ما بود، در همان خیابان سیروس منزل ایشان بود. و در مسجد حوض که الان به اسم مسجد امیرزا ابوالحسن اسم‌گذاری کرده‌اند نماز می‌خواند. ایشان هم فقیه بود، هم محدث بود، هم فیلسوف بود، هم منجم بود، نجوم قدیم و هم تحصیلات روز. به زبان فرانسه کاملاً مسلط، زبان انگلیسی هم در حدی می‌فهمید. یک آدم ساده‌ای [بود]، مخصوصاً تابستان‌ها که در خیابان بوذرجمه‌وری ایشان را می‌دیدم، دکمه‌های قبایش باز بود، هوا گرم بود و یک پیراهن و زیرشلواری سفید پایش بود. من درس فلسفه ایشان را رفتم بیانش زیاد برایم گیرا نبود. اما خوب ارادت داشتم خدمت ایشان ولی درش را نرفتم. درس آقایان دیگر را که در تهران بودند رفتم.

یکی دیگر از آن‌هایی که در تهران بود و من باز هم توفیق درس‌شان را نداشتم و ستم اقتضا

۱. آیت‌الله حسین وحیدخراسانی (۱۲۹۹-).
۲. میرزا ابوالحسن شعرانی (۱۲۲۰-۱۳۹۳ق). تحصیل در تهران و قم و نجف. میرزاهدی آشتیانی، میرزامحمود قمی، حاج‌شیخ عبدالنبی نوری، سیدابوتراب خوانساری از اساتید وی بوده‌اند. از این استاد بزرگ و فرزانه معاصر آثار متعددی برجای مانده که شرح تجریدالاعتقاد و راه سعادت از جمله آنهاست.
۳. علامه محمدحسین فاضل تونی (۱۲۵۹-۱۳۳۹). وی از شاگردان میرزا جهانگیرخان قشقای و حکیم اشکوری بوده است. او از مشاهیر مدرسان حکمت و منطق در قرن اخیر محسوب می‌شود و رساله‌ای در الهیات و مقدمه‌ای بر شرح فصوص قیصری از خود به یادگار گذاشته است.
۴. آیت‌الله شیخ محمدرضا تنکابنی (۱۲۴۲-۱۳۴۵). تحصیل ایشان در نجف نزد میرزاحبیب‌الله رشتی، سیدمحمدکاظم یزدی، محمدکاظم خراسانی، عبدالله مازندرانی بوده است.
۵. آیت‌الله سیداحمد خوانساری (۱۲۷۰-۱۳۴۳).



نمی‌کرد، مرحوم فاضل تونی<sup>۱</sup> بود. از ملاهای دیگری که در تهران بودند پدر آقای فلسفی بود، آیت‌الله شیخ محمدرضا تنکابنی<sup>۲</sup> و مرحوم آیت‌الله سیداحمد خوانساری<sup>۳</sup>. تازه این گوشه‌ای بود که ما رفت‌وآمد داشتیم، جاهای دور تهران هم بعضی ملاها را داشتیم که با آن‌ها رابطه‌ای نداشتیم. از جمله علمای بزرگ که خدمت‌شان می‌رسیدم و مورد‌علاقه پدرم بود و ایشان هم به پدرم محبت داشت، آیت‌الله آقا سیدمحمد بهبهانی<sup>۴</sup>، فرزند قاند مشروطه آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی<sup>۵</sup> بود. ایشان علاوه بر اینکه رجل سیاسی بود درس خوانده هم بود. ایشان از شاگردان مرحوم میرزای جلوه<sup>۶</sup> بود در فلسفه. مرحوم آیت‌الله آخوند خراسانی پیشوای مشروطه، ایشان را یکی از پنج مجتهدی قرار داد که ناظر بر قوانین مصوبه مجلس شورا باشند.

بعد ما به مدرسه مروی هم خیلی رفت‌وآمد داشتیم. نزدیکش هم محله کلیمی‌ها بود، از توی محله‌ها میان‌بر می‌زدیم می‌رفتم مدرسه مروی. آنجا هم علمایی بودند که درس می‌گفتند. خود امیرزا باقر آشتیانی<sup>۷</sup> یک درس خارج داشت. بزرگان دیگر هم بودند که در آنجا درس و بحث داشتند. بعضی از رفقا هم بودند که با ما هم‌مباحثه بودند.

مدرسه دیگری که می‌رفتیم مدرسه قنبرعلی‌خان بود، الان هم هست. مدرسه قنبرعلی‌خان در خیابان سیروس که می‌روید مدرسه رضائیه هست، درست روبرویش یک کوچه‌ای است (آنجا هم یهودی‌ها زیاد بودند) که وسط کوچه دست چپ یک مدرسه قدیمی‌ساز هست به نام مدرسه قنبرعلی‌خان که خان زمان قاجار بوده و این مدرسه را ساخته است. خیلی از علما هم در مدرسه قنبرعلی‌خان بودند و آنجا درس می‌گفتند. آن زمانی که ما آنجا بودیم عالمی که به نام باشد و آنجا درس بدهد نبود. بعضی اهل آنجا بودند اطاق داشتند. یادم می‌آید یک شیخ ترکی بود که مطول می‌گفت. به هر حال مدرسه دایری بود حالا هم به نظر دایر باشد. بعد از این مدرسه قنبرعلی‌خان که ما رفت‌وآمد داشتیم، مدرسه پدر آقای فلسفی، مدرسه فیلسوف بود که قبل از انقلاب من در آنجا برای چند تا طلبه منطبق می‌گفتم.

و اما قم، زمان آقای بروجردی که خوب سن ما اقتضا نمی‌کرد که درس خارج ایشان را برویم ولی خوب دیده بودم آقای بروجردی را و خدمت‌شان رسیده بودم ولی درس‌شان را نبودم. بعد در قم رفتم که درس فلسفه مرحوم آقای طباطبائی را هم ببینم. رفتیم محله یخچال قاضی، محله قدیمی امام به نام یخچال قاضی معروف است. آنجا یک مسجدی است [به نام] مسجد سلماسی. آقای طباطبائی در آن مسجد سلماسی فلسفه می‌گفتند. بنده رفتم توی درس، پر بود مسجد. ولی ایشان روی منبر نبود، حتی روی صندلی هم نبود و نشسته بود روی زمین و تکیه به استوانه مسجد داده بود. بالأخره ایشان را پیدا کردیم و آن نزدیک‌ها نشستیم توی جمعیت و ایشان خیلی قشنگ درس می‌داد و آرام آرام. اما راستش به نظر من آن تسلطی که مرحوم آسیدابوالحسن بر مطالب اسفار دارد، نبود. آقا جلال آشتیانی در اول مقدمه فصوص شرحی دارد همراه با نامه‌ای

۱. آیت‌الله سیدمحمد بهبهانی (۱۲۵۳-۱۳۴۲).

۲. آیت‌الله سیدعبدالله بهبهانی (۱۲۱۹-۱۲۸۹).

۳. سیدابوالحسن جلوه (۱۳۳۸-۱۳۱۴).

تحصیل ایشان در اصفهان و نزد میرزا حسن نوری، میرزا حسن چینی، ملامحمدجعفر لاهیجی، سیدرضی لاریجانی و ملاعبدالجواد تونی خراسانی بوده. سپس وی به تهران آمد و در مدرسه دارالشفا اقامت گزید و بیش از چهل سال به تدریس حکمت و فلسفه و ریاضیات مشغول شد. او یکی از حکمای اربعه مکتب فلسفی تهران و استاد بسیاری معارف حکمی پس از خود می‌باشد. علاوه بر دیوان شعر، رسالات مختلف فلسفی و تعلیقات و حواشی متعدد بر آثار متقدمین از حکیم جلوه به یادگار مانده است.

۴. آیت‌الله حاج میرزا محمدباقر آشتیانی (۱۲۸۴-۱۳۴۳).



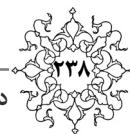
که آقای قزوینی برایش نوشته و القابی که به او داده. خودش می‌گفت که آسید ابوالحسن قزوینی در نوشتن و تقریر مطالب ملاصدرا را ید بیضاء می‌کرد و تقریری داشت که واقعاً درسش اصلاً احتیاج به مطالعه نداشت. من ندیدم کسی آن‌جور مسائل ملاصدرا را تقریر کند، از آن بالا بیاورد پائین. قشنگ باز کند، روشن با مثل‌هایی که می‌زند. دیدم که درس آیت‌الله طباطبایی خوب است و حتی شاید آقای طباطبائی محقق‌تر از آسید ابوالحسن باشد. آسید ابوالحسن چیز تحقیقی زائد بر اسفار نداشت اما آقای طباطبائی حاشیه‌های زیادی بر اسفار دارد، ایرادهایی بر اسفار دارد، تقریری دارد که چاپ شده. اما فرق است بین مقرر درس و محقق. ممکن است کسی محقق باشد، خوب تحقیق کند اما تقریرش که طرف را بگیرد خوب نباشد، این خودش مهم است. آسید ابوالحسن قزوینی (ره) واقعاً ید بیضاء می‌کرد، وقتی درس می‌داد. پیشانی بلندی داشت ایشان، به اندازه چهار انگشت باز پیشانی‌اش بلند بود. وقتی شروع به درس می‌کرد چنان مطالب ملاصدرا را [می‌گفت] کانه الان ملاصدرا خودش دارد می‌گوید. من دیدم درس آقای علامه بسیار خوب و محققانه است و آرام‌آرام ایشان درس می‌گوید ولی مطالب هم آن‌جور که باید شکافته شود [نمی‌شود]. نه اینکه ایشان نمی‌دانست، آخر خود این هم یک هنر است، که آدم بتواند بشکافد [خنده]. شما ببینید در همه چیز این‌طور است فقط در فلسفه نیست.

دیدم باید من درسم را در تهران تعطیل کنم، تمام تشکیلاتم را به هم بریزم [درحالی‌که] پدر ما هم به ما انس دارد. علاقه داشت، پرورش داده بود ما را، ته دلش راضی نبود بروم چون گفتم پدرم تنها می‌شود. اگر در قم وضع فوق‌العاده‌ای بود چرا، می‌رفتم. این است که [ماندن در قم را] ترک کردم. در تهران هم الحمدلله راضی‌ام تمام درس‌ها را خواندیم و مدرسین خیلی خوب داشتیم، مباحثه خوب داشتیم. عمده‌اش این است که در مجالس درسی که من داشتم، اینهایی را که درس خوانده بودم همه تکرار می‌شد برای من و الحمدلله الان هم که در این سن هستم فراموشی ندارم در درس‌ها. الان هم حوزه درس خوبی دارم؛ در مسجد نیاوران هم که بعد از نماز یک درس فلسفه می‌گویم، اسفار تدریس می‌کنم که الان آخر جلد ششم درس بنده است. قبل از اسفار هم فقه می‌گویم. هفته‌ای یک روز هم از مدرسه مروی، ماشین می‌آورند [می‌برند]. در آنجا در یک روز سه تا درس می‌گویم تا بعد از ظهر. یک کلام می‌گویم و دو تا فلسفه<sup>۱</sup>.

**لطفاً مقایسه‌ای بفرمائید بین حوزه‌های علمیه یعنی مکتب‌های حوزوی تهران و قم و اینکه مسائل فلسفی یا اصولی و فقهی در تهران به چه سرانجامی رسید و در قم چه وضعیتی دارد؟**

بله، اما حوزه تهران را که می‌دانید. تهران از زمان فتحعلی‌شاه حوزه شد البته مدرسه که همیشه بوده مدرسه طلبگی. اما در زمان فتحعلی‌شاه مدرسه خان مروی که ساخته شد، [مال] خان مروی

۱. بعد از رحلت آیت‌الله مهدوی (ره) که ایشان مشوق بنده بودند، دیگر به مدرسه مروی و سپهسالار قدیم نرفتم.



بود که پناهنده شد به ایران و بعد مقرب شد و یک ثروتی داشت که این مدرسه را ساخت. بعد که ساخت از فتحعلی‌شاه خواهش کرد که از طرف شاه تماس گرفته شود با اصفهان، آخوند ملاعلی نوری بیاید اینجا. آخوند ملاعلی نوری (ره) از بزرگان فلاسفه ماست که در حوزه فلسفه اصفهان بوده و چهل سال آنجا درس فلسفه گفته. فتحعلی‌شاه از ایشان تقاضا کرد تشریف بیاورند به مدرسه مروی. ایشان روی هر جهتی یا نخواست در تهران و در مرکز باشد که با شاه روبرو شود و میل نداشت. یا واقعاً هم همین طوری بوده که نوشته. ایشان نوشته من اگر بیایم یک حوزه چهارصد نفری در اینجا از هم پاشیده می‌شود و کبر سن من هم اجازه نمی‌دهد بیایم. بعد ثانیاً فتحعلی‌شاه خواهش کرد از بهترین شاگردان را برای ما بفرستید. ایشان بهترین شاگردان‌شان را که شیخ‌عبدالله زنوزی است (زنوز از شهرهای آذربایجان است) فرستاد. ایشان آمد تهران و در آن مدرسه، درس را شروع کرد و این ماده به‌وجود آمدن حوزه فلسفی تهران شد و ایشان چون خیلی ملا بود دورش را گرفتند و آمدند. ایشان یک کتاب خوبی هم دارد. «اللمعات‌الالهیه» که در توحید نوشته، فارسی هم هست. خیلی قشنگ نوشته، خیلی مسائل فلسفی ملاحظه را باز کرده به زبان ساده. معلوم می‌شود درس‌اش هم همین جوری بوده.

پسر ایشان هم یک پسر بسیار فاضل و ملا و دانشمندی بود به‌نام آقای علی مدرس که به او می‌گفتند؛ حکیم مؤسس. برای اینکه درعین‌حالی که فلسفه ملاحظه را درس می‌داد چیزهای تازه‌ای هم خودش به‌وجود آورد. او در سن هفتاد سالگی در تهران مرحوم شد. ایشان در همان زمان پدرش هم مشار با لبنان بود و زمان ایشان بود که فلسفه‌های غرب و کانت در ایران مطرح می‌شد. ایشان درس‌های تطبیقی هم با فلسفه غرب دارد. متأسفانه همیشه مریض احوال بود خیلی. یک سردرد شدیدی داشته که می‌گوید از شدت درد، سرم را به دیوار می‌کوبیدم، یک خرده آرام می‌گیرم. ایشان هم در تهران بود و بعد هم از دنیا رفت و در مقبره ناصرالدین‌شاه هم دفنش کردند. حوزه به‌قدری قوی شده بود که حتی بعضی‌ها آمدند بروند حوزه سبزواری دیدند اینجا کم از سبزواری نیست، رحل اقامت در تهران انداختند.

من یک چیزی را بگویم که سلاطین قاجار کاری نداریم به مملکت‌داری‌شان، اغراضی در بین بوده، دیگران اینها را بهتر می‌شناسند [ولی] اینها یک ترویج عجیبی از علما داشتند از حیث گفتار و هم از حیث کردار. مثلاً میرزای جلوه یکی از اساتید فلسفه است دیگر. او از اصفهان آمد که برود سبزواری و بعد حاجی سبزواری را درک کند ولی در همین تهران ماند. دید تهران بهتر است و در همین تهران ماند و از اعظم فلاسفه تهران است، میرزای جلوه در مدرسه‌ای بوده. این مدرسه اسمش مدرسه نظامیه بوده. توی این مدرسه علمای زیادی بودند. میرزای جلوه در طبقه دوم این مدرسه اتاق داشته. زن هم نداشته، تا آخر هم ازدواج نکرد و از کسی هم چیزی قبول نمی‌کرد. یک درآمد مختصری در اصفهان از ملکش داشت که با آن زندگی می‌کرد. خیلی



منبع الطبع بود و آقامنش و درعین حال خیلی خوش تیپ و خوش لباس. طبقه دوم آنجا هم مدرسه بوده، هم اتاق خوابش. اتاق عقبش هم پستو بوده و هم کتابخانه‌اش بوده. همان‌جا می‌خوابید. بعد درس هم که می‌گفته در همان اتاق جلو می‌نشسته و درس می‌گفته. درسش هم شلوغ می‌شد و طلبه‌ها زیاد می‌آمدند. چون ایشان هیچ وقت با وجودی که سلاطین و شاهزاده‌های قاجار زیاد درسش را می‌رفتند ملاقات با شاه و اینها نمی‌کرده، هیچ وقت. چون طمعی نداشته در زندگی‌اش. ناصرالدین‌شاه تصمیم می‌گیرد که برود و میرزای جلوه را ببیند. خود رفتنش خیلی مهم است. پنجاه سال سلطنت کرده، یک عظمتی داشته.

نقل می‌کنند میرزای جلوه روزی در طبقه بالای مدرسه نشسته بوده که ناصرالدین‌شاه از پله‌ها می‌آید. می‌بیند یک آقای اینجا نشسته و مشغول چاق کردن کلیان تنباکو است. از قیافه‌اش می‌گوید نکند همین است. می‌گوید آقا سیدحسن جلوه شمائید؟ می‌گوید: نه، حسن جلوه یک ابول هم دارد. [خنده] بلند می‌شود و احترام ناصرالدین‌شاه می‌گذارد. ناصرالدین‌شاه هم خیلی به او احترام می‌گذارد و می‌گوید آمدیم خدمت شما. این خیلی است ببینید چقدر ترویج علم می‌شود. ناصرالدین‌شاه می‌آید داخل اتاقش. ایشان برای پذیرایی ناصرالدین‌شاه از این قیصی‌های خشک اصفهان داشته. یک بشقابی جلوی شاه می‌گذارد، ناصرالدین‌شاه چندتایی می‌خورد و بعد دستمال ابریشمی از جیبش درمی‌آورد و می‌گوید اجازه می‌دهید اینها را به تبرکی به حرامسرا ببرم؟ اینکه ناصرالدین‌شاه می‌آید، از او چیزی کم نشد اما این مردم که دیدشان به ظاهر است چقدر علاقه‌مند می‌شوند. تازه هدایایی می‌فرستاده ولی او (میرزای جلوه) نمی‌گرفته. نه اینکه می‌خواستند آدم‌ها را [بخزند؟] عقیده داشته‌اند و به اینها [هدیه] می‌دادند. این سبب شد که حوزه تهران، یک حوزه قوی‌ای شد، حوزه قوی فلسفه و فقه و فقه‌های قوی به تهران می‌آمدند. حوزه تهران ملاهای بزرگ داشته.

مثلا آقا محمدرضا قمشه‌ای<sup>۱</sup> (ره) که قبرش هم از بین رفته و معلوم نیست کجاست، معاصر بوده با میرزای جلوه. توی مدرسه صدر. از کنار مسجد امام از پله‌ها که می‌روی پائین دست راست یک مدرسه‌ای است که درش را هم بسته‌اند. قدیم‌ها پر از طلبه بوده. آن روبرو یک آب‌انباری است که اگر خراب نکرده باشند بالای آن آب‌انبار یک اتاقی است که اتاق میرزا محمدرضا قمشه‌ای بوده. قمشه‌ای آنجا درس عرفان می‌گفته. آقای محمدرضا قمشه‌ای در عرفان نظری بی‌نظیر بوده اما فقیر، لباسش را مثل لباس روستایی‌ها می‌پوشیده.

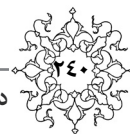
### با [آقا میرزا مهدی] الهی قمشه‌ای<sup>۲</sup> نسبت داشته؟

نه، با آن‌ها قوم و خویش نیستند. ایشان درس عرفانش نظیر نداشته. از جاهای دور می‌آمدند به درس ایشان. یا آقای اشکوری که او هم عرفان می‌گفته، منتها ایشان بدشانسی آورد و روز مرگش مصادف شد با مرگ حاج ملاعلی کنی<sup>۳</sup>. تمام تهران برای ایشان تعطیل شد، دسته‌ها راه افتاد و

۱. آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای متخلص به صهبا (۱۲۳۴ - ۱۳۰۶ ق). یکی از حکمای اربعه حوزه فلسفی تهران. تحصیل وی نزد حاج محمدجعفر لاهیجی، میرزا حسن نوری و آقا سید رضی لاریجانی بوده است. او بر منای عرفان ابن‌عربی و مشرب صدرایی شاگردان بسیاری را تربیت کرد که از آن جمله‌اند: میرزا هاشم اشکوری، میرزا حسن کرمانشاهی، میرزا شهاب نیریزی، جهانگیرخان قشقایی، آخوند ملامحمد کاشی اصفهانی، میرزا علی‌اکبر یزدی و میرزا محمود قمی. حاشیه بر شرح فیصی فصوص الحکم ابن‌عربی و حاشیه بر تهیدالقواعد ابن‌ترکه از آثار اوست.

۲. آیت‌الله میرزا مهدی الهی‌قمشه‌ای (۱۲۸۰-۱۳۵۲). در حکمت و معقول از اساتیدی چون محمد حکیم خراسانی و آقابزرگ حکیم مشهدی و اسدالله یزدی و حاج‌ملا محمدعلی فاضل در مشهد و اصفهان و میرزا طاهر تنکابنی در تهران بهره‌مند شد. سپس خود در مدرسه عالی سپهسالار و دانشکده الهیات به تدریس حکمت و فلسفه پرداخت. از ایشان آثار متعددی در ادبیات و عرفان و ... به‌جای مانده که رساله در فلسفه کلی، حاشیه بر مبدأ و معاد ملاصدرا و شرح رساله فارابی از جمله تألیفات وی می‌باشند.

۳. آیت‌الله حاج ملاعلی کنی (۱۱۸۴ - ۱۲۶۷).



فوت آقا محمدرضا قمشه‌ای تحت‌الشعاع قرار گرفت. ظاهراً سر خیابان سیروس یک قبرستانی بود که آنجا دفنش کردند. بعد شنیدم در اثر توسعه، قبرش هم از بین رفته. ایشان یک مرد ملای عارف و اصلاً در وحدت وجود و اثبات وحدت وجود که صوفی‌ها می‌کنند و دلایل‌شان هم ناقص است، دلایل این آقایان را رد می‌کند. ایشان یک کتابی دارد، در آنجا یک برهانی در وحدت وجود شخصی دارد که آن برهان را هم خیلی‌ها ندارند. می‌فرماید «هذا مما الهمنی الله»، خیلی چیز نابی است! در مدرسه دارالشفاء قم که درس می‌دادم، برهان ایشان را کاملاً تقریر کردم.

این است که این بزرگان آن وقت در تهران بودند. همه اینها را چه کسی منقرض‌شان کرد؟ رضاخان که آمد اولاً مدارس خیلی خوب تهران را خراب کرد. همان مدرسه امامزاده سیدنصرالدین بروید یک مدرسه بزرگ بود آنجا. آنجا آقای هیدجی<sup>۱</sup> از علما بود و عدّه زیادی بودند که اگر رفته باشید کاشی‌های مدرسه که آن طرف خیابان بوده، الان در طرف مقابل روی دیوار پیداست. رضاخان که آمد، یک مشت مدارس این تهران را در اثر خیابان‌کشی از بین برد، علماء را قلع‌و‌قمع کرد، حوزه تهران را داغون کرد و از بین برد. بعد از رضاخان هم مدرسه مروی را دبیرستان دخترانه کرده بود. اینها همه از بین رفت فقط یک جا را نتوانست از بین ببرد آن هم قم بود. قم را هم می‌خواست متلاشی کند ولی قم در آن زمان خوشبختانه یک عالم مجتهدی بود که واقعاً از لحاظ سیاسی می‌شود گفت خیلی زرنگ بوده؛ مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم حائری یزدی<sup>۲</sup> استاد امام. ایشان با همان سیاستی که ائمه در زمان خلفا داشتند شروع کرد به مدارا کردن با رضاخان.

۱. حکیم حاج ملا محمد هیدجی (۱۲۳۳؟) - ۱۳۰۶). شاکرد آقا میرزا حسن سبزواری و میرزا ابوالحسن جلوه و استاد میرزا ابوالحسن شعرانی، میرزا احمد آشتیانی و شیخ محمدتقی آملی در مدرسه منیریه تهران. از وی آثاری در حوزه ادبیات، فلسفه و عرفان برجای مانده است. تعلیقه بر شرح منظومه و دانشنامه و دیوان از آثار حکیم هیدجی است.
۲. آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۳۸ - ۱۳۱۵).





آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی



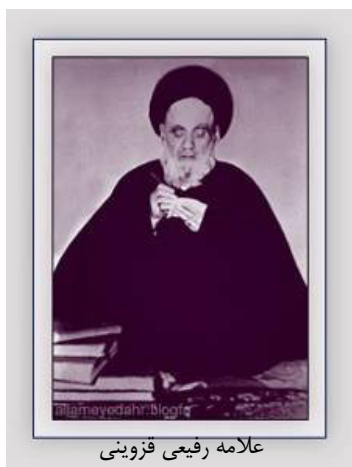
آیت‌الله سیدحسن سعادت مصطفوی



آیت‌الله میرزا ابوالحسن جلوه اصفهانی



آیت‌الله سیدمحمد سعادت مصطفوی



علامه رفیعی قزوینی